

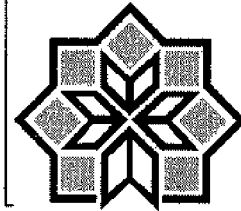
عقلانیت

در دکترین مهدویت

مریم معین الاسلام

چکیده

مقاله حاضر با عنوان «دکترین مهدویت و عقلانیت» ابتدا ضمن توجه به ساختار مفهومی عقل و انواع آن به تحلیل عملکرد آن می‌پردازد و از آنجا که بدون تحلیل و بررسی مدرنیته به عنوان بزرگ‌ترین مدعیان عقل‌گرایی، نمی‌توان به ارزش و اهمیت دکترین مهدویت پی برد، از این رو در فصلی جداگانه به مباحثی چون مفهوم مدرنیته، و سیر تطور عقلانیت در عصر روشنگری و در ادامه به تبیین محدوده‌ی عقل مدرن می‌پردازد. ضمناً در بخشی دیگر به مسئله تکامل تاریخی، و عقلانیت از منظر متفکران می‌پردازد، در ادامه به بررسی ادعای بزرگ مدرنیته که همان اعلام بی‌نیازی از وحی است می‌پردازد و نظریه کفایت خرد جمعی (بسندگی عقل) را مورد مذاقه قرار می‌دهد، و در فصل پایانی مقاله ضمن پرداختن به جایگاه تعقل و محدوده آن در دکترین مهدویت، به مسئله بسیار مهم عدم تعارض بین عقل و دین پرداخته شده است و به مسئله رهایی عقل از استخدام دل اشاره می‌کند، چرا که مهم‌ترین مشکل عصر مدرنیته این است که ادعای حاکمیت عقل دارد، در حالی که در واقع این عقل نیست که حاکم است بلکه هوا و هوس بشر است که در این عرصه میدان‌داری می‌کند و ضمن اشاره در این فصل به کمال عقل به عنوان مهم‌ترین ره‌آورد عصر ظهور در نهایت هم نتیجه‌گیری شده است که ظهور و شکوفایی عقل به معنای واقعی و حاکمیت آن در تمامی عرصه‌های زندگی بشر بزرگ‌ترین ارمغان عصر ظهور است که با دست عنایت خداوند، زمینه کمال یافتگی عقلانیت بشر فراهم می‌گردد؛ عقلانیتی که همواره در پرتو نور هدایت وحی قرار می‌گیرد.



مقدمه

یکی از مسائل اساسی روز، بحث عقلانیت است که پیرامون آن آراء افراطی و تفریطی زیادی ابراز شده، مدعیان عقلانیت با نقدها و چالش‌های زیادی مواجه گردیدند، تا آنجا که بعد از پافشاری مدرنیته بر بسندگی عقل برای رفع تمامی نیازهای جامعه و عدم تحقق این ادعا، موجب گردید از سوی پست مدرن‌ها مورد چالش قرار گیرد و ماحصل آن ایجاد تفکر فرامدرنیست‌ها بود که در مقابل عقلانیت محض، مسئله «گفتمان» را مطرح نمودند. بشر متحیر و سرگردان امروز متوجه گردید که تکیه بر عقلانیت و ادعای رفع تمامی نیازهای بشر به وسیله خرد جمعی و اعلام بی‌نیازی به وحی جز عدم یقین، سرگردانی، شیطره کمیت، خلاء معنویت و رفاه زدگی چیز دیگری در پی نداشته است. در این برهه حساس که کلیه نسخه‌های

پیچیده شده توسط بشر رنگ باخته است، به نظر می‌رسد تبیین و توجیه و معرفی دکترین مهدویت از منظر عقل و عقلانیت اصیل و مستحکم و تثبیت شده با مصباح وحی به عنوان مترقی‌ترین دکترین می‌تواند بهترین نسخه عملیاتی را برای درمان دردهای بشر بریده شده از وحی بیچند. دکترینی که ضمن قائل بودن به جایگاه رفیع تعقل، عقل را در حل نیازهای واقعی انسان بسنده نمی‌داند، و بنا دارد با شکوفایی عقل، نیاز جدی بشریت به دین را احیاء نماید و با تسلیم انسان در برابر فرمان‌های الهی، مسیر حرکت به سمت صلح جهانی و جامعه پر از عدل و داد را که آرمان همیشگی بشر بوده است، تحقق بخشد.

مفهوم عقل

«عقل»، واژه‌ای عربی است که از جهت معنای لغوی با «عقال» تناسب دارد و عقال یعنی زانو بند شتر، که به وسیله آن، زانوی شتر سرکش بسته می‌شود و طغیانگری‌اش مهار می‌گردد. عقل در لغت یعنی «امساک» و «استمساک» و یا «عقد» و «امساک».



در کتب لغت از نظر اصطلاحی هم این واژه مورد بحث قرار گرفته است و معانی چون «قوه شناسایی مجهولات و حابس از اقوال و افعال مذموم» و یا «نوری روحانی که نفس به وسیله آن، علوم بدیهی و نظری را درک می‌کند... و گاه از عقل حالتی مقدماتی برای ارتکاب خیر و اجتناب از شر اراده می‌شود»^۱

در نتیجه می‌توان گفت معنای اصلی عقل، با توجه به مفهوم عقال «بستن» و «بازداشتن» است و به زانو بند شتر هم از این جهت عقال می‌گویند که شتر را از حرکت بی‌جا منع می‌کند. به بیان دیگر عقل دارای دو گونه کارکرد علمی و عملی است. از یک سو قادر است که حق و باطل را در عرصه نظر تشخیص دهد و از سوی دیگر خیر و شر را در قلمرو عملی از یک دیگر بازشناسی نماید. به همین دلیل عقل گاهی منشأ «فعالیت‌های علمی» عقل نظری و گاه مبدأ «فعالیت‌های عملی» عقل عملی است.

انواع عقل

عقل در اصطلاح به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود: عقل نظری، راهنمای اندیشه بشر است. و عقل عملی، راهبر انگیزه او، عقل نظری نیرویی است که با آن هست‌ها و نیست‌ها و باید‌ها و نبایدها درک می‌شود و عقل عملی نیرویی است که با آن عمل می‌شود. امام صادق علیه السلام در تبیین عقل فرمودند:

العقلُ ما عُبدَ به الرَّحْمَنُ وَاكْتُسِبَ به الْجَنَانُ.

مقصود از این عقل، عقل عملی است که با صرف درس خواندن به دست نمی‌آید. آموختن دانش، عقل نظری را کامل می‌کند. اما عقل عملی با تمرین مکرر عمل صالح، به کمال می‌رسد.^۱

عقل عملی، اصطلاح دیگری نیز دارد که به لحاظ معقول یعنی حکمت عملی؛ منطقی باید و نباید، نام‌گذاری می‌شود. به طوری که معرفت آنچه باید انجام شود و آنچه نباید انجام شود، عقل عملی نام دارد.^۲

کارکرد عقل

عقل کارکردهای متفاوت و مختلفی در زندگی بشر دارد، که به چند عملکرد اساسی و مهم عقل در این بخش از نوشتار می‌پردازیم:

۱. اعتدال بخشی و هم‌آهنگی بین اندیشه و انگیزه

عقل نیروی راهنما و راهبر اندیشه و انگیزه است و وظیفه اصلی او هم‌آهنگ ساختن این دو است. بدین منظور، نخست عقل نظری، اندیشه را از وسوسه‌های حس و وهم و خیال می‌رهاند، ولی از آنها به کلی دست نمی‌شوید، بلکه با تعدیل این امور از آنها بهره می‌برد و از افراط و تفریط می‌پرهیزد.

۲. کنترل نیروی حس و خیال

حس و وهم و خیال، چونان مرکب‌هایی راهوار، در خدمت انسان در آیند و عقل به اندیشه می‌آموزد که زانوی این نیروهای چموش و سرکش را عقال کند، و از آن

۱. خواجه ناصرالدین طوسی، اخلاق محشومی، ص ۵۵.

۲. عبدالله جوادی آملی، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۱۲۰.

بهره عالمانه برد. عقال کردن یعنی بستن زانوی جانور چموش، چنان‌که عقل نیز زانوی جهل سرکش را در بخش دانش و زانوی جهالت عنان کش را در بخش منش رام و تعدیل و تنظیم می‌نماید.

۳. تعدیل شهوت و غضب

عقل عملی، زانوی شهوت و غضب را عقال می‌کند تا انسان از این مرکب‌های راهوار و تعدیل شده نیز به درستی بهره گیرد. از آن پس انسان خردمندانه تصمیم می‌گیرد و به جا عمل می‌کند.

استاد فرزانه جوادی آملی بر این باور هستند که:

اگر شهوت و غضب لجام زده شود، به نام جاذبه و دافعه یا تولی و تبری، در خور انسان سالک صالح قرار می‌گیرد. آن گاه او خواهد دانست که از چه کسانی بی‌زاری جوید و به چه کسانی ارادت ورزد. شهوت و غضب لجام‌گسیخته، انسان را از حیوانات پست‌تر می‌کند و زندگی او را به سطح نباتی تنزل می‌دهد مانند نهال سبز و برومندی که جذب و دفعی خردمندانه ندارد و هر چیزی را جذب می‌کند و ذیری نمی‌پاید که مواد سمی از راه ریشه جذب بدنه آن می‌شود و او را پژمرده و خشک می‌کند.^۱

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

بارگاه منبع عقل نظری و عملی در موحد کامل به یک منظر باز می‌گردد و دانش او عین قدرت و اراده و عملش همان عمل او خواهد بود. جز به خیر و حق نمی‌اندیشد و جز به صلاح و فلاح عمل نمی‌کند. و نیز به محض اندیشیدن مصلحت خیری، تصمیم می‌گیرد و آن را به کار می‌بندد.^۲

۴. عقل احیا کننده ارزش‌های اخلاقی

در اصول کافی تمثیل عجیبی در باب عقل مطرح است، مبنی بر این‌که خداوند سبحان به حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید که یکی از سه عامل «عقل»، «دین» و «حیا» را انتخاب کند و بپذیرد. حضرت آدم علیه السلام عقل را انتخاب می‌کند.

در این تمثیل از قول «دین و حیا» نقل می‌شود که ما مدافع «عقل» هستیم و مأموریم که هر جا «عقل» باشد، همراه او باشیم. پس تعقل، اساس «حیا» و ارزش‌های

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۰.

انسانی و دین است. عامل مهمی که در سعادت و عاقبت به خیری و یا شقاوت انسان اثر دارد و دین هم بر آن تأکید می‌کند تعقل و عدم آن است. و عقل مهم‌ترین عامل برای احیاء ارزش‌های اخلاقی و حاکمیت بخشی به آنها در زندگی بشر است، چرا که هر جا عقل باشد، ارزش‌های اخلاقی هم حضور خواهد داشت.

۵. عقل و تصمیم‌گیری

مبنای رفتارهای انسان تصمیم است و اساس هر تصمیم درست هم بر تفکر و تعقل سالم است. دین به ما آموزش می‌دهد که چگونه تفکر سالم داشته باشیم و چگونه از این تفکرات گزینش طریق کنیم. بررسی راه‌های مختلف ارایه شده توسط فکر، ارزش گذاری آن راه‌ها و گزینش احسن، کار عقل است.

عاملی که تصمیم اتخاذ شده را به عرصه ظهور و محقق می‌رساند (حوزه اجرا) عقل است. علاوه بر این به دلیل آن‌که اساس دیانت بر «تعقل و تفکر» استوار است، سرنوشت انسان هم با «تعقل» رقم می‌خورد.^۱

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛^۲

می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم در میان دوزخیان نبودیم.

آیه به خوبی نشان می‌دهد که نداشتن گوش شنوا و یا تعقل موجب جهنمی شدن

فرد می‌شود.

عقلانیت و سیر تطور آن در عصر روشنگری

از آن‌جا که بدون بررسی عقلانیت و سیر تطور آن بالاخص در عصر روشن‌گری نمی‌توان به بررسی عقلانیت در دکترین مهدویت پرداخت. از این‌رو در این فصل از نوشتار به بررسی مباحثی پیرامون عقلانیت و سیر تطور آن در عصر روشنگری می‌پردازیم.

مفهوم مدرنیته

واژه «مدرن» به معنای کنونی، امروزی و جدید است، در قرن پانزدهم مقارن با دورهٔ رنسانس، مدرن در نقطهٔ مقابل «وسطا» قرار داشت. در قرن شانزدهم و هفدهم

۱. مدیریت در اسلام، ص ۲۴.

۲. سوره ملک، آیه ۱۰.

به مفهوم نوآوری و امروزی بودن، به کار می‌رفت و در عصر روشنگری (قرن هجدهم) مفهوم نوآوری در آن تثبیت شد و صریحاً با مفهوم «سنت» به تقابل افتاد. اما اصطلاح مدرنیته را اولین بار «ژان ژاک روسو» در قرن هجدهم به کار برد. واژه «تجدد گرایی» و «نوگرایی» معادل مدرنیسم است. به طور خلاصه مدرنیته یعنی «شیوه زندگی جدید و امروزی».

از نظر «ماکس وبر» یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، مدرنیته عبارت است از: «فرآیند تعمیم یافته و همگانی عقلانی شدن»^۱ یعنی فرآیندی که در آن عقلانیت (ابزاری) بر تمام شئون جامعه سیطره می‌اندازد، و به تبع آن سنت‌ها، خرافات و توهمات از جامعه زدوده می‌شود. مدرنیته همواره خود را در ستیز و چالش با کهنگی، کهنه پرستی، رکود، عقب افتادگی و توسعه نیافتگی و نیز ستیز با هرگونه قدمت و سنت قرار می‌دهد، و در عین حال، کشش و تمایل آن به سوی آینده است. مدرنیته، مدعی ارائه بهترین شیوه «زیستن» است و همواره وعده و بشارت رسیدن به امنیت و نیک‌بختی را داده لذا با فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست کاملاً مرتبط می‌شود.

ایده مدرنیسم، تحقق مدرنیته غربی را در سراسر جهان مطلوب می‌داند. و طالب جهانگیر شدن مدرنیته و اشاعه نهادهای آن و منحل کردن فرهنگ‌های دیگر و در نتیجه جانبدار «مدرنیزاسیون» است.^۲

از آن جا که مدرنیته خود را در مخالفت با سنت فهم می‌کند، می‌کوشد برای خود دست‌آویزی در عقل بجوید و چاره‌ای جز این نداشت که برای تثبیت خود به «عقل» توسل جوید و تنها با این وسیله بود که می‌توانست سنت را بی‌مقدار جلوه دهد و بر آن غلبه نماید. از زمان دکارت به بعد، فلسفه مدرن، نقطه مرکزش را متوجه خودآگاهی و ذهن کرد. هگل این مدل «اندیشه ورزانه از عقل» را انتخاب کرد تا عصر مدرن را با اصل ذهنیت مشخص کند.

بنابراین هگل در ساختار خود عقل و «اصل ذهنیت» را جا داد. کانت عقل عملی و قوه داوری را از عقل نظری جدا ساخت. از دیدگاه هگل، فرهنگ روشنگری تنها

۱. نک: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، فرهنگ واژه‌ها، صص ۵۰۷-۵۱۳.

۲. همان، ص ۵۱۷.



همتای دیگری برای یک دین بود که با قرار دادن تفکر و تأمل نظری و عقلانیت ابزاری به جای عقل در صدد ساختن بت از عقل بود.

وبر «نظریه روشنگری» را به پرسش می‌کشاند. در آسیب‌شناسی وبر، بدینی نسبت به «کارکردهای عقل» وجود دارد، و هم‌چنان هم این بدینی باقی ماند. او راهی نمی‌بیند که به جز با توسل به یک عقل کلیت بخش، بتوان برای رسیدن به یک جامعه منسجم و مسالمت جوتر، با انشقاق اجتماعی مبارزه کرد. به نظر او از درون نمی‌توان بر قفسی که توسط عقل ابزاری آفریده شده و در همه ارکان جامعه نفوذ کرده است، فائق آمد. او «از دست رفتن معنا و از دست رفتن آزادی» را ارمغان این تفکر می‌دانت.^۱

سیر تطور عقلانیت در عصر روشنگری

قرن هجدهم را عصر عقل (Age of Reason) نامیده‌اند، زیرا در آن عصر تصور بر آن بود که آرمان «عقلانیت» که فعالیت آن محدود به حوزه‌های تجربی و علمی بود عرصه همه فعالیت‌های انسانی را در بر می‌گیرد.

این قرن را عصر روشنگری (Enlightenment) نیز نامیده‌اند. در این عصر عقل با بسیاری از سنت‌ها و باورها به نبرد برخاسته بود و تلاش می‌کرد تا همه قلمروهای انسانی را تسخیر نماید. از پیشروان نهضت عقل‌گرایی روشنگری می‌توان از ولتر، منتسکیو، هیوم، کند پاک، دالامبر، ویدرو، ولف، لامبرت و زملر نام برد.

در نزد اینان عقل در برابر ایمان، مرجعیت سنتی جمودگرایی و خرافه پرستی قرار می‌گیرد، و خصوصاً تعاملی با مسیحیت سنتی دارد. متفکران روشنفکری به قابلیت و کفایت عقل در تمام حوزه‌های مربوط به حیات انسانی، اعم از علم، دین، اخلاق و سیاست و غیر آن، اطمینان داشتند. (عقل بسندگی)

به بیان دیگر، متفکران عصر روشنگری، عقل را در همه شئون حیات انسانی مرجع می‌دانند. به طور کلی عقلانیت و عقل‌گرایی روشنگری، یکی از ویژگی‌های دوران مدرن محسوب می‌شود، و از آن با عنوان‌هایی چون «عقل ابزاری»، «عقل جزیی» یا «عقل استدلال‌گر» نیز یاد می‌شود. نکته قابل ذکر این است که نسل اول

روشنگری، هم دین طبیعی (عقلانی) را قبول داشته و هم دین الهی (وحیانی) نسل بعدی از دین طبیعی جانبداری و وحی را تخطئه می‌کردند و نسل سوم، انواع دین را طرد نمودند. ناگفته نماند که عقل‌گرایی قرن هجدهم و انواع عقل‌گرایی‌های صرفاً امروزه توسط بسیاری از متفکران هم‌چون اگزیستانسیالیست‌ها، پست مدرنیست‌ها و محافظه‌گرایان و زمینه‌گرایان و... به چالش و ستیز فراخوانده می‌شود.^۱

مهم‌ترین چالش از سوی پست مدرنیست‌ها صورت می‌پذیرد. آنان مؤلفه‌هایی چون علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی، انسان‌محوری و... را مسئول خرابی‌ها و خسارت‌های انسانی عصر حاضر می‌دانند. آنان رجعت به تاریخ و سنت را مجاز می‌دانند و فهم انسان را منوط و محصور به شبکه‌گفتمانی و فضای فرهنگی و سنتی می‌دانند. تلقی سه دوره پیشامدرن، مدرن و پسامدرن نسبت به عقل کاملاً متفاوت است.

رویکرد سنتی پیشامدرن، عقل را عنصری لازم اما ناکافی می‌داند و بر عوامل تکمیلی، مثل سنت و تجربه نسل‌ها و در اندیشه‌های دینی بر وحی نیز تأکید می‌شود (عقل ناپسندگی). اما دوره مدرن، عقل استدلال‌گر و برنامه‌ریز را عنصری هم‌لازم و هم‌کافی و منبعی لایزال برای نیل به سعادت می‌شمارد (عقل پسندگی)، در حالی که دوره پسامدرن به عنوان توانی بر افراط‌های مدرنیته، معمولاً با بدبینی تمام، عقل سوژه محور مدرن را به چالش می‌کشد (عقل ستیزی). پست مدرنیست‌ها در مقابل عقلانیت مدرن، بر احساس و غرایز آدمی تأکید می‌کنند.

محدوده عقل مدرن

در تفکر مدرنیته محدوده توانایی عقل کاملاً در حیطه امور تجربی است و رابطه آن را از روان و فطرت الهی انسان جدا کرده و محدوده‌ای تجربی برای آن تعیین کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های عقل مدرن، آگاهی از توانایی تجربی خود است، در واقع عقل مدرن با به آزمایش گذاشتن نیروی داوری خویش درباره انسان و جهان، موقعیت عقلانی خود را در واقعیت تحقق می‌بخشد و به اثبات می‌رساند. عقل مدرن دلیل وجودی خود را در اصل خود مشروعیت یافتگی جست‌وجو

می‌کند. بنابراین، مدرنیته به مثابه فرآیند خود مشروعیت یافتگی سوزهای سکولار، هرگونه رجوع به اساس مشروعیتی خارج از خود را رد می‌کند.

ماحصل این تفکر از نگاه اندیشمندان قابل رؤیت نبودن معنا «لوک فری» تصور اینکه همواره پیش‌تر، همان همواره بهتر است. چرا که همیشه نگاه او به آینده است «اوگارسورنی» عدم تعیین و وجود بر سر دو راهی «اوگارسورنی» است که در مجموع، عدم یقین، سرگردانی، سیطره کمیت، خلاء معنویت و رفاه زدگی. از دست‌آوردهای توجه به عقل جزئی‌نگر بدون وحی است.^۱

این آثار در زندگی اروپاییان کاملاً قابل مشاهده است. چرا که در آنجا روند زندگی صرفاً بر اساس عقلی جزئی‌نگر و معیارهای علمی تعیین می‌گردد. عمدتاً همت مصروف ایجاد رفاه اجتماعی است و صرفاً به خاطر ثروت مند بودن رفاه بیشتر و یا عوض کردن اتومبیل در هر شش ماه یکبار زندگی می‌کنند (لوک فری).

چنین شیوه زندگی به دلیل تعارض اساسی با فطرت اصیل انسانی، نمی‌تواند افراد جامعه را به رضایت برساند. به همین دلیل، اندیشمندان مغرب زمین این تفکر را همان‌طور که از زبان آنان ذکر شد، شدیداً مورد انتقاد قرار داده‌اند.

تکامل تاریخی، عقلانیت از منظر متفکران

متفکرانی چون ولتر، کانت، هگل، کنت، اسپنسر، دورکیم، مارکس، تونیس، ویر، توین بی، پارسنز، ردفیلد و فوکویاما، معتقد به وحدت بسیط تمدن‌ها هستند و بر این باورند که تکامل تاریخی به معنای ظهور تمدن عقلی-علمی جدید است و تجارب فرهنگی سستی در آن راه ندارد. سایر تمدن‌ها در تمدن غرب حل می‌شوند و منطق تمدن نوین مسلط می‌گردد.

بر اساس نظر ولتر، تاریخ، گذار و انتقالی اجتناب‌ناپذیر از تاریکی عصر خرافات به روشنایی عقل و خرد است و این گذار و انتقال امری بازگشت‌ناپذیر است. هم چنین کانت معتقد است که تکامل تاریخ دارای دو مرحله است: مرحله اول آن با اتمام دوران جنگ همه علیه هم از طریق تأسیس قدرت و دولت‌های ملی پایان یافت و مرحله دوم آن باید به برقراری نظم بین‌المللی میان دولت‌ها بینجامد. بر این اساس،

۱. حسن ملکی، برگرفته از مقاله «تربیت عقلانی در نهج‌البلاغه»، ص ۶۹، مطالب عیناً از مقاله مطرح گردیده است.

تمدن اخلاقی- عقلانی در سطح مدنی و بین‌المللی پدید می‌آید که مظهر تکامل نهایی تاریخ است.

بر طبق اندیشه هگل، تاریخ مظهر عقل است و این پدیده خود را به گونه‌ای دیالکتیکی تکامل می‌بخشد. هدف این تکامل دستیابی به آزادی است، لذا چنین به نظر می‌رسد که تمدن‌های گذشته از آزادی و عقل بهره کمتری داشته‌اند و تمدن جدید مظهر کامل‌تری از تحقق عقل در زمان به شمار می‌رود. بر پایه نظر مارکس، تمدن مسلط جدید تمدن علمی - صنعتی است که بر عقل‌گرایی، فردگرایی، لیبرالیسم و تکنولوژی مبتنی می‌باشد. به این ترتیب کلیه تمدن‌های سنتی و دینی در تمدن مسلط جدید حل می‌شوند. بر اساس نظریه ماکس وبر، تمدن‌های دینی جای خود را به تمدن عقلی، علمی جدید می‌سپارند.^۱

مدرنیزاسیون، عقلانی شدن، بی‌نیازی از وحی

مدرنیزاسیون مستلزم یک فرآیند دنیوی سازی است یعنی به طور نظام‌مند عقل و علم جای‌گزین نهاد، اعتقادات و کردارهای مذهبی می‌شود. این فرآیند اولین بار در اروپای مسیحی اواخر قرن هفده رخ داد. دنیوی سازی، تجلی یک فرآیند فرهنگی بزرگ‌تری است که کل جوامع مدرن را متأثر کرده است. فرآیند عقلانی شدن، در حالی که فرآیند نمونه‌اعلای ظهور جهان بینی علمی است، اما حوزه‌های وسیع‌تری از حوزه‌های علمی را متأثر کرده است. و به استمرار نظام عقلانی قوانین و اداره جامعه مدرن انجامید، و بر این مسئله تأکید داشت که عقلانی شدن به این معنی نیست که مردمان جوامع مدرن افرادی معقول‌تر و پر معلومات‌تر هستند، بلکه عقلانی شدن به این معناست که دانش علمی معتبری در دست مردمان مدرن وجود دارد که می‌تواند در خصوص جهانی که در آن زندگی می‌کنند، به آنها دانش دهد و بر رفتارشان حکم کند.

مهم‌ترین اصلی که در تفکر مدرنیته وجود دارد، اعلام بی‌نیازی نسبت به وحی است. اندیشه بی‌نیازی از وحی و کفایت خرد جمعی نخستین بار در شرق آسیا توسط برهمنیان هندی مطرح شد. آنان خرد بشری را برای اداره جامعه کافی پنداشتند و



عقیده داشتند که انسان عاقل، نیازی به وحی و رهبران الهی ندارد. زیرا ره آورد وحی یا مخالف عقل است یا موافق آن، اگر مطابق عقل است، دیگر نیازی به وحی نیست و اگر مخالف عقل باشد، مردود است، زیرا عقل بر وحی مقدم است. بنابراین طبق رأی آنان، وحی مطلب تازه‌ای افزون بر فتوای عقل ندارد. غافل از آن‌که بسیاری از ره‌آوردهای وحی، اموری است که عقل بشر به آنها دسترسی ندارد و در عین حال، دانستن آنها برای انسان نیاز ضروری است.

برخی از زوایای اندیشه عقل‌گرایی، کم‌کم به غرب راه یافت و از آن‌جا با نام «سکولاریزم» سر برآورد. سخن‌غریبان عقل‌گرا، این بود که دین از زندگی و معیشت جداست و نیازی به آن در سیاست و اداره امور دنیا نیست بلکه عقل برای اداره جامعه بسنده است.

دیری نپایید که با پیشرفت دانش و تکنولوژی این اندیشه تحول یافت، زیرا پس از آن‌که غریبان با اختراع زیردریایی و کشتی، اقیانوس‌ها را درنوردیدند و با فرستادن سفینه‌ها و ایستگاه‌های فضایی به آسمان، بر کره‌های دیگر پای نهادند، علوم تجربی میاندار اندیشه آنان شد و معرفت‌شناسی زیر سایه علوم تجربی رنگ باخت. معرفت‌شناسان غربی، چیزی را می‌پذیرند که از راه حس و تجربه اثبات پذیر یا ابطال‌پذیر باشد. یعنی اگر چیزی را از راه حس و تجربه نتوان اثبات یا ابطال کرد، مهمل و بی‌معناست. بنابراین اموری چون توحید، معاد، حدوث و قدم جهان، وحی، نبوت، عصمت و معجزه چون حسی و تجربی نیستند معنایی ندارد. این اندیشه خام، نظیر فکر خام بنی‌اسرائیل است که به موسای کلیم گفتند:

﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۱

تا خدای تو را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم.

یعنی خدایی را می‌پذیریم که دیده شود؛ اگر ماورای طبیعت وجود دارد، آن را به ما نشان ده! این تفکر تجربه‌گرا در مرحله بعد، اصول ارزشی را نیز به پرسش کشاند، زیرا مفاهیم ارزشی چون عدالت، ایثار، گذشت، مساعدت و... که جنبه معنوی دارد، طبق این اندیشه بی‌معنا است. اینان معتقدند که اصول ارزشی و اخلاقی، عقاید و فقه و قانون را باید بشر به استناد منابع حسی و تجربی خود تنظیم کند. بدین‌سان، نخست

عقل‌گرایی، جامعه را از وحی محروم کرد، سپس علوم تجربی بر عقل سایه افکند و دست انسان از عقل تجربیدی و برهانی نیز کوتاه شد، در حالی که تبیین مبادی نظری تجربی و حس، بدون استعانت از مبانی نظری عقلی، نه معقول است و نه مقبول.^۱

مدرنیته و نظریه کفایت خرد جمعی

این نظریه در میان دانشمندان غربی و شرقی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بنابر اندیشه صاحبان این نظریه، «خرد انسان به ویژه عقل جمعی بشر برای نیل به تکامل کافی است و براساس آن می‌تواند تمام نیازمندی‌هایش را در مسیر تکامل تأمین نماید. لذا بشر به جز علوم بشری (معارف عقلی، حسی و تجربی) به چیز دیگری نیازمند نمی‌باشد».

البته این نظریه بر تحلیل خاصی از تکامل انسان استوار است. در نظر اینان تکامل انسان تنها در سایه تکامل معیشتی صورت می‌گیرد، و بهزیستی در این دنیا آرمان نهایی اوست. بر اساس این تحلیل معتقد می‌شود که برای رسیدن به این مقصد، خرده دانش خود بشر کفایت می‌کند و دیگر نیازی به منبع وحی نیست و یا وحی هم، پدیده‌ای مادی در جهت سازماندهی بهزیستی بشر تلقی می‌گردد.

مایکل تیرسون می‌گوید: قلمرو طبیعت را می‌توان به مدد عقل بشری شناخت. پوزیتویست‌ها معتقدند که باید اساس زندگی انسان بر پایه عقل «عقل نقاد» پایه‌گذاری شود، و این عقل مستقل از دین و دین‌ورزی است و در تمامی عرصه‌ها حق اظهار نظر دارد. پر واضح است که این تفکر، اساس مدرنیسم غربی است. زیر بنای مدرنیته خردگرایی به مفهوم عام و گسترده است. و خرد انسانی را برای تمامی حوزه‌ها کافی می‌شمارد. بر این اساس، عقل نقاد می‌تواند تمامی ساحت‌ها و عرصه‌های وجودی انسان را پوشش دهد. در این دیدگاه پیش از عقل به چیز دیگری نیازی نیست و اصولاً حوزه برای حضور الزامی وحی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و آنچه به عنوان موضوعات احکام و حیاتی قلمداد می‌شود، به عنوان اوهام و خیالات پنداشته می‌شود.^۲

۱. نک: شکوفایی عقل، ص ۱۳۳ - ۱۳۱.

۲. نک: محمد مهدی بهراوند، «نگاهی به سه دیدگاه در مناسبات علم و دین»، نشریه نگاه، شماره ۳۲، ص ۲۱.



عقلانیت و دیدگاه فرامدرنیست‌ها

از جمله رویکردهای مطرح در مباحث عقلانیت، رویکرد فرامدرنیسم است. خاستگاه و بستر رشد و تکاپوی این رویکرد، اروپا (به ویژه فرانسه) و امریکاست. از منظر فرامدرنیست‌ها، تعقل، قطعیت و کلیت که از ایده‌های اصلی مدرن‌گراهاست، از نظر فرامدرنیست‌ها مردود است. و تنها طریق دستیابی به ملاک‌ها و معیارهای اخلاقی و افعال درست از نادرست را گفتمان می‌داند.

به اعتقاد فرامدرنیست‌ها، خرد بنیادین، معیارهای منطقی و ارزش‌های جهان‌شمول، پرداخته فرهنگ مدرنیسم است. از این رو در این فرهنگ، اخلاق باید با توجه به معیارهای محلی و بومی هنجارگذاری شود و در عرصه هنجارها و بایدها و نبایدهای اخلاقی نمی‌توان از مبنای عقلانی خاصی کمک گرفت. تنها ابزار قابل استفاده در این رهگذر فرآیند گفتمان است. که طرفین درگیر را به نتایج خاصی منتهی می‌کند. از نگاه میشل فوکو (M. Foucault) حتی در فرآیند گفتمان نیز، متغیر روابط قدرت و نحوه ارتباط طرفین و نگاهی که به یک‌دیگر دارند، سازنده حقایقی است که به آن می‌رسند. از این روست که فرامدرنیست‌ها به داشتن روابط صحیح، بیش از دستیابی به ایده‌های درست بها می‌دهند.^۱

عقلانیت در دکترین مهدویت

جایگاه تعقل و محدوده آن در دکترین مهدویت

حضرت مهدی علیه السلام آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله برای تحقق اهداف جهانی دین مبین اسلام است و همان‌طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای بیدار نمودن و فعال سازی عقول مبعوث شدند (لیثروا لهم دفائن العقول)، حضرت هم به عنوان آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله مهم‌ترین رسالت خود را با کمال بخشی به قدرت تعقل بشر آغاز می‌نمایند و به این وسیله زمینه تحقق اهداف حکومت جهانی با حاکمیت عقل کمال یافته بشر فراهم می‌گردد. در دکترین مهدویت، طبق اسلام ناب محمدی و فرامین قرآن، آغاز حرکت و ساماندهی به برنامه‌های حکومت جهانی حضرت صلی الله علیه و آله براساس تفکر و تعقل است.

۱. نک: عباسعلی شاملی، گذری بر سیره علمی، مجموعه مقالات همایش تربیت در سیره کلام امام علی علیه السلام، ص ۵۲۲.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^۱
 بگو شما را تنها به یک چیز اندرزی دهم که دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما هیچ‌گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم‌دهنده شما در برابر عذاب شدید است.

تمام دین خدا بر یک موعظه تکیه می‌کند و یک سخن بیشتر ندارد:
 فراخواندن بشر به «سیر الی الله» و «کشف حقیقت عالم خلقت» که بیاید با نیت تقرب الی الله، تک تک یا دو به دو یا جمعی اجتماع کنید و بر این پایه و اساس (اجتماع بر اساس تقرب الی الله) تفکر سالم داشته باشد.
 همان‌طور که اسلام قبل از این که انسان را به پذیرش دین دعوت کند، روش تفکر و تعقل را به بشر می‌آموزد.^۲

در دکتربین حضرت مهدی علیه السلام هم همان‌طور که در روایات وارد شده است، ابتدا خداوند با عنایت، عقول بشریت را کمال می‌بخشد و این تکامل بهترین بستر برای تحقق اهداف متعالی حضرت خواهد بود.

عقل در دکتربین حضرت مهدی علیه السلام از جایگاه رفیعی برخوردار است، چرا که در تعالیم مترقی اسلام آن مقدار که از عقل ستایش به عمل آمده از کمتر مقوله‌ای تمجید شده است و این ستایش به گونه‌ای است که به کاربرد و کارایی عقل و تأثیر آن در شناخت واقعیت‌ها و تمیز درستی از نادرستی در ابعاد مختلف اعتقادی، عبادی، فردی و اجتماعی و... نظر دارد. از مجموع آنها می‌توان اعتبار و اهمیت و حجت ذاتی عقل را که مورد تصریح شرع نیز قرار گرفته است نتیجه گرفت.

روایات در باب مدح عقل و تعیین جایگاه آن بسیار وارد شده است. عقل ملاک هر خیر، معرفت و ثواب معرفی شده و چیزی که در میدان اصول و اعتقاد بشر مانند توحید، عدل، معاد و... معتبر شناخته شده است.

بدیهی است که والاترین معرفت، معرفت الله است و یکی از اصلی‌ترین ملاک‌ها در معرفت خداوند عقل می‌باشد. اگر عقل در وادی معرفت خدا معتبر باشد، دلیل ندارد که پای عقل را در وادی شناخت حسن و قبح احکام دربند کنیم و آن را از

۱. سوره سبأ، آیه ۶۶.

۲. ولی الله نقی پورفر، مجموعه مباحثی از مدیریت در اسلام، ص ۲۳.

حجت بیندازیم. البته در دکترین مهدویت اعتبار عقلی این نیست که حجت احکام عقلی را بی قید و شرط بدانیم و هیچ حد و مرزی برای آن نشناسیم. بلکه منظور اعتبار عقل در حیطه مستقلات عقلی است. ولی غیرمستقلات عقلی، احکام و موضوعاتی است که نور عقل به تنهایی قادر به تشخیص و ادراک آنها نیست، بلکه باید نور وحی بر آن احکام و موضوعات بتابد تا انسان در پرتو عقل و روشنی وحی، به درک صحیح آن احکام و موضوعات نایل شود.

بنابراین، انسان در شناخت غیرمستقلات عقل، علاوه بر نیروی عقل به هدایت شرع نیز نیازمند است. و هرگاه بدون استمداد از شرع، حکمی از سوی عقل در زمینه غیرمستقلات عقلی صادر شود، قابل اعتبار نیست و ملاک اعتبار آن تأیید و امضای شرع است و عقل در مباحث فوق عقلانی که ادراک آنها خارج از ظرفیت عقلی طبیعی بشر است و عقل اینها را تشخیص نمی‌دهد، اما می‌فهمد که بالاتر از ظرفیت ادراک عقل طبیعی است؛ عقل در مباحث فوق عقلانی نیازمند وحی است.

می‌توان گفت عقل بدون وحی به شکوفایی نمی‌رسد. به طور کلی وحی در مقابل عقل دو وظیفه به عهده دارد:

الف) تأیید عقل؛

ب) شکوفایی آن.

وحی، عقل انسان را در مسایلی که عقل توانایی درک آن را ندارد، می‌تواند از تشتت آراء و تشویش افکار باز دارد و با خاطر آسوده‌تر به دست‌آوردهای عقل خود مطمئن و به آن عمل کند. وظیفه دیگر وحی در مقابل عقل، تبیین جزئیاتی است که عقل به جهت محدودیت از درک آنها ناتوان است، مانند جزئیات مسایل عبادی و امور مربوط به ارتباط انسان با خود و با دیگران.

نکته مهم دیگر این است که برای آن که حکم عقل، تحت الشعاع تمایلات نفسانی انسان قرار نگیرد و هوای نفس بر احکام عقلانی غلبه پیدا نکند، نیاز به حمایت‌های وحیانی است.

عدم تعارض بین عقل و دین در دکترین مهدویت

در دکترین مهدویت، برخلاف نگاه متفکران غربی در عصر مدرنیته به عقل، که آن را در تعارض جدی با دین می‌بینند و برای رهایی از دین، عقلانیت را مطرح

می‌نمایند و در این عرصه قائل به بسندگی عقل هستند، نه تنها عقل را معارض با دین نمی‌داند بلکه عقل را یکی از منابع چهارگانه استنباط احکام شرعی در کنار کتاب، سنت، و اجماع می‌داند. در این دکترین، میان عقل و شرع رابطه ناگسستنی وجود دارد و به آن قاعده ملازمه عقل و شرع می‌گویند و براساس آن هرچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز بر طبق آن حکم خواهد کرد و هر آن‌چه شرع حکم کند، عقل نیز آن را تأیید می‌کند. در دکترین مهدویت شارع خود جزء عقلا و بلکه رئیس آنهاست؛ اگر عقل مصلحت قاطعی را معین کرد، شارع نیز آن را تأیید می‌کند و از آن‌جا که شارع حکیم و عاقل است، هر حکم او با عقل هم‌آهنگی خواهد داشت.^۱

در نگاه دین، علاوه بر آن‌که عقل می‌تواند حکم قطعی داشته باشد، می‌تواند کاشف از قانون شرعی نیز باشد و می‌تواند احکام را مقید یا محدود کند یا تخصیص و تعمیم دهد.^۲

اهمیت عقل در دکترین مهدویت، ریشه در مبانی نظری آن دارد. آنها عقل را پیامبر درونی می‌دانند، و تدبیر، تفکر و تعقل را از اجزای لاینفک دین می‌شمارند. عقل در مسائلی که حکم قطعی و یقینی دارد، در درک مفاسد و مصالح قاطع است و به عنوان منبع قانون‌گذاری از ناحیه شرع مورد تأیید قرار گرفته است.^۳

نکته قابل توجه در عصر ظهور این است که در سایه رشد و پویایی عقل، زمینه پذیرش دین و عمل به قوانین آن فراهم می‌گردد. در عصر ظهور در سایه رشد عقل هم نیاز بشر به دین بیشتر می‌گردد و هم دین‌پذیری و تسلیم در مقابل قوانین بیشتر می‌گردد.

رهایی عقل از استخدام دل

یکی از حوادثی که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، رهایی عقل از وابستگی‌های نفسانی است؛ در عصر ظهور، یکی از معضلات عمده‌ای که موجب می‌گردد کارایی عقل به حداقل برسد، سامان دهی می‌گردد.

بشر همیشه گرفتار این مشکل بوده است که عقل وی که بایستی راهنمای او

۱. نک: محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، بخش مستقلات عقلیه.

۲. رابطه عقل و دین با زمان و مکان، مجموعه مقالات کنگره بررسی مقالات فقهی حضرت امام خمینی، ج ۸، ص ۲۵۱.

۳. مرتضی مطهری، *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۳، ص ۲۵.

باشد، در استخدام دل و هوای نفس است. دل، عقل را استثمار می‌کند و آن را به کار می‌گیرد. و به سوی برآوردن خواسته‌اش روانه می‌سازد. عقلی که نماینده جنبه انسانی بشر است، در خدمت جنبه حیوانی او به سر می‌برد. بایستی به کمک عقل، شناخت وی را از استخدام و بیگاری نجات بخشید و دل را مطیع و منقاد عقل قرار داد تا حق به حق‌دار برسد، چون حق عقل فرماندهی است نه فرمانبری.

مهر ایزدی و رحمت الهی این کمک را فراهم کرده و نیک مردانی را فرستاده تا به کمک عقل بشتابند تا کارگر شهوت و برده‌ی تضعیف نباشد، و انحراف به سوی چپ و راست نداشته باشد...

این‌جاست که رحمت الهی حضرت مهدی علیه السلام را می‌فرستد تا عقل بشر را یاری کند و وی را از اسارت و بردگی نجات دهد و جامعه انسانی تشکیل شود و عدل جهانی برقرار گردد. حضرت به عنوان انسان کامل که رهبری جهان را به دست خواهد گرفت، به کمک عقل بشر خواهد شتافت تا او را از استخدام دل نجات دهد.^۱

کمال عقل مهم‌ترین ره آورد عصر ظهور

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده است:

إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها
احلامهم...^۲

هنگامی که قائم ما قیام می‌کند، خداوند دست محبتش را به سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را با آن کامل و افکارشان را پرورش داده تکمیل می‌کند.

در پرتو ارشاد و هدایت حضرت مهدی علیه السلام عقل‌ها نیز رشد خود را به مرحله کمال می‌رسانند و عقول شکوفا می‌گردد. و آثار رشد عقلی که بلندنظری، افکاری باز، سینه‌های گشاده، همت‌های والا است، دیدهای وسیع در جامعه ایجاد و کوه‌بینی‌ها، تنگ‌نظری‌ها و افکار دون و ناپسند از جامعه رخت می‌بندد.

از آن‌جا که برای رشد عقلی و به‌کار افتادن کارخانه عقل نیاز به علم است و علم به‌عنوان مواد اولیه برای فعالیت عقل می‌باشد، از این‌رو در عصر ظهور برای رشد و پویایی عقل، علم هم رشد قابل توجهی دارد تا حدی که عصر ظهور، عصر گسترش و شکوفایی علم و دانایی است، مرز دانایی و یادگیری در سراپرده منازل و اعمال

۱. سید رضا صدر، راه مهدی، ص ۲۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

وجود تک تک انسان‌ها، گسترش می‌یابد. امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

در زمان او (حضرت مهدی علیه السلام) به شما حکمت خواهند داد، چنان که زن در خانه‌اش به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله قضاوت خواهد کرد.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف

الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا اخرج خمسة وعشرين حرفاً

فبثها في الناس و ضمَّ اليها الحرفين حتى يبيها سبعة وعشرين حرفاً؛

علم و دانش ۲۷ حرف است و ۲۷ شعبه و شاخه دارد. تمام آنچه پیامبران الهی برای مردم آوردند، دو حرف بیش نبود و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند. اما هنگامی که قائم ما قیام می‌کند ۲۵ حرف و شاخه و شعبه دیگر را آشکار و در میان مردم منتشر می‌سازد و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف کامل و منتشر گردد.^۲

با جهش فوق العاده علمی در عصر ظهور، تحول و پیشرفت، دوازده برابر نسبت به گذشته توسعه می‌یابد. باب‌های علوم مفید و مؤثر به روی بشر گشوده می‌گردد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

وقتی که قائم ما ظهور نماید، خدای تعالی در شنوایی و بینایی شیعیان ما افزایش و کشش ایجاد می‌فرماید...^۳

دکترین مهدویت، صلح جهانی، عقلانیت

برپایی صلح جهانی یکی از آرمان‌های متعالی بشر در طول تاریخ بوده است، براساس مبانی دینی، بستر صلح جهانی در سایه برپایی حکومت جهانی مهدوی تحقق می‌یابد. در حکومت جهانی مهدوی، با تکمیل عقلی و رشد علمی که حاصل می‌گردد، صلح عادلانه جهانی تأمین می‌گردد. به بیان دیگر، با بهره‌گیری کامل از عقل، زمینه اقامه قسط و عدل را فراهم می‌سازد.

در دکترین مهدویت در عین تکریم عقل و تجلیل از ره‌آورد برهان عقلی و تجربه حسی و تأکید بر استفاده از آنها در برقراری صلح عادلانه، برای تأمین تمامی نیازهای علمی و عملی بشر این را کافی نمی‌دانند. هم علوم تجربی را بس نمی‌دانند و هم

۱. نعمانی، غیبت، باب ۱۳، ح ۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، روضه کافی، ص ۲۴۱.

علوم عقلانی را چراکه دست آورد توجه افراد به علوم طبیعی و عقلانی بشر بدون توجه به وحی، به آن خواهد انجامید که

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۱

فساد و پریشانی به کرده‌ی خود مردم در همه بر و بحر زمین پدید آمد.

تجربه تلخ تاریخ در گذشته و حال نشان می‌دهد که ره آورد سلاح علمی، بدون صلاح دینی، چیزی جز ستم زورمداران و طغیان طاغیان نبوده. چرا که با تکیه بر عقل بدون تعبد دینی، منافع ملی به غارت برده می‌شود و ناامنی و تجاوز... مانع برقراری صلح عادلانه می‌گردد.

به هر حال هرگونه توسعه جهانی، در امور اقتصادی، فرهنگی، در پرتو صلح عادلانه جهانی است و این مسئله تحقق نمی‌یابد، مگر این که بشر خود به عدم کفایت عقل و تجربه پی ببرد و احساس نیاز نسبت به وجود مصلحان الهی جهانی را با تمام وجود احساس نماید و از خداوند طلب منجی نماید؛

﴿أَمِنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲

در دکترین مهدویت بنای توسعه بر اساس عقل و علم استوار است. بر اساس این نظریه، عقل باید بر همه شئون زندگی نورافکن شود و اشراف داشته باشد. نظام عقلانی، در این دیدگاه ترویج می‌گردد. توسعه اقتصادی بر اساس نظام عقلانی، موجب می‌گردد که مال در همه شرابین جامعه جریان پیدا نماید، و نظام سرمایه داری و ثروت‌های کلان در دست گروه خاصی قرار نگیرد.^۳

معیار عقل و سفاقت در دکترین مهدویت

معیار عقل و سفاقت و میزان عقلانیت و سفاقت در اطاعت از خداست. بر اساس این دکترین، مخالف فرمان خدا سفيه است.

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفْهٍ نَفْسِهِ...﴾^۴

کسی که از ملت و دین ابراهیم خلیل عليه السلام فاصله گرفت، سفيه است، تبهکاران و اهل اسراف و اشراف، همگی سفيه هستند.

۱. سوره روم، آیه ۴۱.
 ۲. سوره نمل، آیه ۶۲.
 ۳. نک: عبدالله جوادی آملی، *انتظار بشرا از دین*، ص ۱۷۷.
 ۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

بر اساس این دیدگاه برای توسعه اقتصادی نباید مال به عنوان قوام و حیات جامعه در اختیار سفیه قرار گیرد.

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۱

در این دکترین رقابت به عنوان یک عامل توسعه مورد توجه قرار گرفته، اما رقابت عاقلانه، یعنی رقابتی که براساس اتقان و ظرافت باشد، نه بر اساس تحقیر، تخریب و اضرار به دیگران. در این دکترین رقابتی را که وسیله جمع مال و چشمگیر شدن باشد مذموم می‌دانند. به هر حال رقابت اگر در محدوده عقل و محورهای عقلی باشد، قرآن کاملاً آن را می‌ستاید و دستور سرعت و سبقت می‌دهد:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ، فَاسْتَبِقُوا الخیرات﴾

در فرهنگ مهدوی سبقت فرع بر هجرت، حرکت و سرعت است. که همه آنها باید زیرمجموعه معرفت عقلی باشد.

تعاون هم در این دکترین باید براساس عقلانیت باشد، نه عاطفه. در این دکترین هیچ برنامه‌ای عاطفی محض نیست بلکه عاطفه و خیال و وهم باید تحت سرپرستی عقل عملی و نظری قرارگیرد. اگر کسی بخواهد تعاون داشته باشد، باید عاقلانه برخورد کند. در این نظام فکری، توسعه متوقف بر رقابت است و رقابت هم باید بر محور عقل باشد.^۲

۱. سوره نساء، آیه ۵.

۲. انتظار بشر از دین، ص ۱۷۷ الی ۲۳۰.

.....